

عقلانیت و استدلال؛ گفتگو میان نسلها و زنان و مردان

حمید عبداللهیان*

چکیده

این مقاله کوششی است برای نقد عام گرایی در مبانی معرفت شناختی علوم اجتماعی و کاربرد مفهوم عقلانیت در دوران مدرنیته، به گونه‌ای که این نقد به بازسازی این مبانی در فرآیند فهم استدلال و تولید دانش توسط نسلها، جنسیت‌ها و ... کمک کند.

کاربرد مفهوم عقلانیت به معنای پوزیتیویستی و عام گرایانه‌اش موجب نادیده انگاشتن خصلت‌های عقلانی و منحصر به فرد گروههای اجتماعی متفاوت بویژه زنان شده است و همین غفلت امروز به بن بستهای علم اجتماعی دامن زده است. تغییر معنای عام گرایانه عقلانیت و جایگزینی آن با مفهومی که تکررگرایی را محور قرار می‌دهد، این امکان را فراهم می‌کند که تلاش‌های پست مدرنیست‌ها در متکثر دانستن فهم نسلها و زنان و مردان تلاشی مشروع قلمداد شود.

کلید واژه

استدلال / زنان / عقلانیت / نسل

* دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه کارلتون، کانادا، استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

Email : habdolah@chamran.ut.ac.ir

مقدمه

آنچه در این مقاله می‌آید کوششی است برای بیان اینکه نسل‌های جدید با محور قرار دادن ویژگی‌های نسلی - جنسی، معرفت از دنیای اطراف خود را پایه‌گذاری می‌کنند. از اینرو لازم است دو مفهوم عقلانیت^۱ و استدلال^۲ در رابطه با یکدیگر مورد بحث قرار گیرند. عقلانیت مدرنیسم بطور کلی مبتنی بر ابزارگرایی و عینی‌گرایی است و استدلال درباره دنیای پیرامون بر پایه بکارگیری عقلانیت پوزیتیویستی^۳ صورت می‌گیرد. اما در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ میلادی غرب با فروپاشی تفکر علمی عام و اصول عقلانیت پوزیتیویستی مصادف شد، هرچند که رسوبات این نوع عقلانیت کماکان مبنای استدلال علمی در مجامع دانشگاهی و مردم عادی است. حاصل این فروپاشی تغییر ذهنیت ابزارگرایانه در جامعه کل (به معنای یک کلیت جاری که اجزاء آن ضرورتاً از آنها پیروی می‌کنند) و شکل‌گیری عقلانیت تعدد^۴ و اغماض^۵ به خصوص در دهه‌های ۱۹۸۰ میلادی به بعد بوده است.

تفاوت تحولات علمی و اجتماعی این دوره با دوره‌های قبل این است که در حال حاضر تعارضات فقط به سیاست یا اجتماع محدود نمی‌شود و چنین به نظر می‌آید که به هم پاشیدگی‌های کلانی در سطح بین‌المللی، اجتماعات محلی و در سطوح فعالیت‌های علمی صورت گرفته است.

حاصل کلام آنکه با رویکرد مانهایمی^۶ مبنای پیشرفت چه براساس ارزشهای مقداری (فناوری...) و چه بر اساس ارزشهای غیر مقداری (تعارضات فرهنگی...) تک‌ساختی نیست (عبداللهیان، ۱۳۷۸) و جنس شکل‌گیریهای اجتماعی در دوره معاصر از جنس فرهنگ است. به دنبال چنین تغییراتی اصول بهم پیوستگی‌های اجتماعی نیز با توجه به عقلانیت نسلی - جنسی از جنس شیوه‌های فرهنگی است. اما تأکید این

۱. Rationality

۲. Reasoning

۳. Positivist

۴. Plurality

۵. Tolerance

۶. Mannheim

بحث بر روشن ساختن این اصل استوار است که روابط ترکیبی شیوه های فرهنگی میان نسلها و یا میان دو جنس، زمانی تحقق می پذیرد که چندگانگی فهم و معرفت با توجه به مفهوم عقلانیت چندگانه (و نه عام) روشن گردد.

استدلال، گفتگو و عقلانیت در جامعه جدید

در این جا به تبیین مسئله تغییر اصول استدلال و عقلانیت در جامعه جدید ایران و رابطه آن با چگونگی انجام گفتگو میان نسلها و دو جنس پرداخته می شود. در واقع در این مقاله به دو عنصر استدلال و عقلانیت به عنوان نتایج مکانیسم های ذهنی جمعی نگریسته می شود که نسلهای جدید با توجه به تغییرات فرهنگی در دنیای جدید از آنها برای ارتباط از طریق گفتگو استفاده می کنند. همچنین استدلال و عقلانیت دو عنصر ارتباطات اجتماعی تلقی می شوند که نسلهای جدید، اصول استفاده از آنها را ایجاد می کنند. در نتیجه عقلانیت صرفاً یک امر فلسفی تلقی نمی شود که نتوان رگه های منطقی آن را چه با علم اجتماعی پوزیتیویستی و چه با علم اجتماعی هرمنوتیکی روشن کرد. اولین ادعای این مقاله آن است که عقل عنصر فلسفی است ولی عقلانیت که مبتنی بر بکارگیری مهارتهای انسانی است زاده و شکل یافته در اجتماع است و بنابراین ریشه جامعه شناختی دارد.

از این منظر، استدلال و عقلانیت عناصر تازه تعدیل شده اجتماعی اند که نسلهای جدید ایران (زنان و مردان) به شیوه ای ترکیبی آنها را در ارتباط با نسلهای قدیمی تر در جامعه بکار می برند. (هابرماس، ۱۳۸۱، ۶۴۵-۶۱۷)^(۱) به همین دلیل جامعه جدید و نهادهای عقلانی آن (دانشگاه، بوروکراسی و ...) نه بر مبنای پیشرفتهای تکنولوژیک بلکه بر مبنای توان فرهنگی زنان و مردان در نسلهای جدید و قدرت خلاقیت استدلالی و شیوه عقلانیت رایج در آنها شکل می گیرند.

ادعای دیگر این مقاله این است که برای شناخت جامعه جدید، پرداختن به سطح توسعه تکنولوژیک و آثار آن، (آنطور که در زمان پارسنز^۱ مورد استفاده بود) دیگر

۱. Parsons

کارا نیست. بلکه محور شناخت جامعه جدید، شناسایی قدرت خلاقیت استدلالی و اصول عقلانیت جنسی و نسل‌های آن به مثابه امری جامعه شناختی است. برای اثبات این ادعا لازم است روشن شود که مبنای تشکیک درباب عقلانیت عام و بی‌تاریخ^(۲)، بن بست‌هایی است که نظریه اجتماعی در حوزه جامعه‌شناسی دوره مدرنیته، به آن برخورده است. یکی از این بن بست‌ها، بی‌میلی نظریه پردازان اجتماعی به نظریه کلان (Woodiwiss, 1990) یا بهتر بگوییم فقدان زمینه‌های ذهنی در میان روشنفکران اجتماعی برای اتکاء به نظریه‌های کلان است.

به عبارت دیگر، بی‌میلی برای طراحی نظریه کلان به منظور پاسخ به این سوال است که چرا جوامع، زنان، مردان و نسل‌ها راه (اجتماعی شدن، زیست جمعی و...) یکسانی را دنبال نمی‌کنند؟ باید توضیح داد که مفهوم عقلانیت عام ملحوظ در معرفت جامعه‌شناسی مدرنیته یک نقص مفهومی داشته است و آن یکی پنداشتن «عقل» و آثار آن یعنی «عقلانیت» بوده است. در حالیکه بن بست‌های نظری دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی راه را برای تفکیک این دو امر فراهم ساخت، به گونه‌ای که امروز نپرداختن به نظریه عام اجتماعی (نظریه کلان) برای تبیین تفاوت‌های جوامع، مشروعیت بیشتری پیدا کرده است. اما آنچه در اینجا مهم است اینکه از درون کلیه این تشکیک‌ها و بی‌میلی به مفهوم تاریخی انگاشتن عنصر عقلانیت، قضایای نظری پست مدرنیسم شکل گرفته است. به عبارت دیگر نظریات و روش‌های کیفی و غیرپوزیتیویستی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و آنچه در حوزه نظری و روش شناختی هرمنوتیکی تولید می‌شد همراه با اصول بنیادین جامعه‌شناسی سنتی (خطی بودن تطور اجتماعی و هدفمند بودن آنها) از سوی فرکلاف^۱ و فوکو^۲ و [دیگران] در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی بیشتر مورد توجه واقع شد. (Baumann, 1992)

سؤال اینجا است چرا پست مدرنیسم چنین مشروعیتی یافته که حتی بنیادهای جامعه‌شناسی سنتی را متزلزل ساخته است؟ پاسخ این است که یک تعامل مستمر میان

۱. Fairkluff

۲. Foucault

شکل‌گیریهای اجتماعی و عقلانیتی که هدایتگر فکری آنها بوده همواره در تاریخ در جریان بوده است. به عبارت دیگر هیچگاه نمی‌توان مشخص کرد که عقلانیت حاکم بر بشر (یا عقلانیتی که بشر داراست) نوع و محتوای شکل‌گیریهای اجتماعی را معین می‌کند و یا بالعکس. (Baumann, 1992) جامعه‌شناسی پست مدرن در واقع به همین معضل در قضایای علم جامعه‌شناسی مدرنیته اشاره می‌کند.

مسئله عقلانیت و حضور آن در ساخت نظریه اجتماعی به عنوان ابزاری برای فهم پدیده‌های علمی و اجتماعی آنقدر اهمیت دارد که حتی توماس کوهن را در دهه ۱۹۶۰ میلادی دچار این ابهام می‌کند که توالی پارادایمها و جانشینی پارادایمهای درست بجای پارادایمهای غلط را مبنای پیشرفت علم قلمداد می‌کند (Babbie, 2001). در حالیکه اندیشه هابرماس بعنوان کسی که به عقلانیت متکثر آگاه است و مبنای اجتماعی آن را ذکر می‌کند (هابرماس، ۱۳۸۱) متفاوت از دیگران است و نشان می‌دهد این عقلانیت است که گفتار و زبان و پارادایمها را می‌سازد. به عبارت دیگر عقلانیت بشر است که او را هدایت می‌کند تا اطراف خود را باز بشناسد و آگاهی کسب کند

نتیجه آنکه مبنای شکل‌گیری و معرفت‌شناسی یک علم، پارادایمهای آن نمی‌باشد بلکه عقلانیتی است که دنیای اطراف را به سازگاری با عقل می‌رساند. گاه جهان یک علم دچار بحران می‌شود تا پیشرفت در آن علم میسر گردد و نه آنطور که کوهن می‌گوید این بحران صرفاً در پارادایمهای علم رخ می‌دهد. برای مثال آنطور که ماری فلمینگ^۱ و روشنفکران زن (۱۹۹۷) دانشگاهی در دهه ۸۰ و ۹۰ نشان داده‌اند، اساس فهم علمی به خاطر نادیده انگاشتن عقلانیت زنانه بویژه در حوزه علوم اجتماعی نیازمند به تجدید نظر است و این همان چیزی است که امروز بعنوان تغییر اساس علم اجتماعی مطرح شده و زیگموند باومن تحت عنوان جامعه‌شناسی پست مدرن از آن یاد می‌کند (باومن، ۱۹۹۲).

چنین پیشرفتی در حوزه جامعه‌شناسی بسیار با معنی است (Babbie, 2001).

ببی می‌گوید ما ممکن است هرگز در حوزه علوم اجتماعی به کشفیات عام نرسیم. به

۱. Fleming

عبارت دیگر پدیده‌های مربوط به حوزه علوم اجتماعی خصلتی سیال و غیر قابل پیش‌بینی دارند که هرگز از اصول و قضایای عام علمی و ذهنی بشر پیروی نمی‌کنند. این امر همان مشکلی است که جامعه‌شناسی مدرنیته سالیان دراز دچارش بوده است. به عبارت دیگر به تاسی از پوزیتیویسم علمی دوران مدرنیته، جامعه‌شناسی هم به راهی رفت که اساساً به کشف قوانین عام حاکم بر پدیده‌های اجتماعی نمی‌انجامید، ولی در تمام این سالها اصرار نظریه پردازانش بر این بوده که می‌شود به کشف قوانین عام رسید. مثلاً همه جامعه‌شناسان اولیه از مارکس^۱، وبر^۲ و دورکیم^۳ گرفته تا جامعه‌شناسان کاربردی بعد از جنگ دوم جهانی و عالمان علوم اجتماعی مثل پارسونز^۴، لازارسفلد^۵، میلز^۶ و فرانک^۷ به نوعی ساختارگرایی درباره کنش فردی قائل بودند. مارکس این اعتقاد را در قالب جبرگرایی تاریخی و قانون تعیین‌گرایی تاریخی مطرح کرد و جامعه‌شناسان بعد از جنگ جهانی دوم آن را در قالب توسعه‌گرا بودن اجتماعات انسانی واجتناب‌ناپذیر پنداشتن مسیر توسعه مطرح کردند. اما رشد حوزه مطالعات فرهنگی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به خوبی به ناکارایی عنصر علیت و علیت‌گرایی اقتصادی یا تاریخی در هدایت کنش فردی و جمعی اشاره کرده است (Raboy, 1991 ; Sayer, 1998)

ناگفته نماند که در دوران مدرنیته نیز تلاش‌های دیلتای^۸، وبر و هرمنیوتیک^۹ بر خلاف مسیر موجبیت‌گرایی^{۱۰} عام بود اما حتی وبر هم نتوانست خود را از قضایای سنتی جامعه‌شناسی اولیه برهاند بگونه‌ای که مثلاً در تعیین شکل‌گیری اجتماعی همان

-
۱. Marx
 ۲. Weber
 ۳. Durkheim
 ۴. Parsons
 ۵. Lazarsfeld
 ۶. Mills
 ۷. Frank
 ۸. Dilthey
 ۹. Hermeneutics
 ۱۰. Causality

راه مارکس را می‌رود با این تفاوت که احترام و وابستگی حزبی را در تعیین طبقه موثر می‌داند (Weber 1978)

حاصل کلام اینکه مبنای پیشرفت علمی در جامعه شناسی مدرنیته دچار مشکل شده است و این عمدتاً برمی‌گردد به پیش فرض‌های جامعه شناسی مدرنیته درباره عنصر عقلانیت. اول اینکه عقلانیت را مفروض و عام می‌انگارد و دوم اینکه بین عقلانیت به عنوان اثر عقل (که جوهر انسان را تشکیل می‌دهد) و خود عقل تمایزی قائل نمی‌شود. این تشکیک ایجاب می‌کند که توضیح داده شود پیشرفت در علم با توجه به معنای متفاوت عقلانیت چگونه تغییر می‌دهد و چنین تغییر پذیری چه فرایندی از گفتگو را در میان زن و مرد و در حوزه علم و کنش‌های اجتماعی طلب می‌کند.

عقلانیت و پیشرفت علمی

در این نوشتار عقلانیت مبنای پیشرفت علمی قلمداد می‌شود و اعتقاد بر این است که دخالت عنصر عقلانیت، برای مثال عقلانیت جنسی در شکل‌گیری‌های اجتماعی به بحرانهای عام علمی تبدیل شده است. اولین فرض در اینجا این است که عقلانیت به معنای راهی ابتدایی است که ما از آن راه معرفت به دست می‌آوریم (Schwandt, 1997, 132)

مانه‌ایم جوهر پیشرفت را در اجتماعات انسانی بر جایگزینی نسلها استوار می‌دانیم، حتی اگر بپذیریم مبنای پیشرفت علمی آنطور که کوهن می‌گوید جایگزینی پارادایمهاست، باین وجود اصل فهم و درک و تغییر پارادایمها بر عقلانیت استوار است و این عقلانیت تابع شرایط تاریخی است و عنصری ثابت و عام نیست (Mannheim, 1972)

تفاوت بحث حاضر با نظر مانه‌ایم در دو چیز است:

اول) آنکه عقلانیت را تابع تجربه موروثی گذشتگان و تجربه زندگی^۱ نسلها می‌دانیم. دوم) اینکه مفهوم نسلها تابع شرایط سنی افراد و نه شرایط زمان خانوادگی و وابستگی افراد به گروههای خانوادگی است. به عبارت دیگر در جامعه شناسی دوره مدرنیته،

۱. Lived Experience

نسلها عموماً از دسته پدربزرگها و مادربزرگها، پدران و مادران و فرزندان (دختران و پسران) تشکیل می‌شود در حالیکه اکنون مفهوم نسلها تابع دو عنصر سن و جنس قلمداد می‌شوند. به بیان روشن‌تر، زنان ۱۹ ساله از زنان ۲۲ ساله متفاوت هستند حتی اگر متعلق به یک نسل خانوادگی باشند و از طرف دیگر زنان هر نسل با مردان همان نسل در شیوه اندیشیدن و تعقل کردن متفاوتند. (عبداللهیان، ۱۳۶۴)

بر اساس یافته‌های پژوهشی سالهای ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ به اشتباه تصور می‌کردیم که نسلهای جدید دختران تصادفاً به فعالیتهای فرهنگی روی آورده‌اند چرا که به لحاظ معرفتی دچار رسوبات همان برداشتی از عقلانیت بودیم که جامعه‌شناسی مدرنیته به ما آموخته بود. ولی در سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ شمسی که همان مطالعات تکرار شد، به جنبه‌های متفاوت تعقل در میان نسلهای دختران و پسران پی بردیم و حال باید استدلال کنیم که چرا چنین جنبه‌های متفاوتی از عقلانیت در حال شکل‌گیری است. بر همین سیاق منطقی می‌توان ادعا کرد که پیشرفت علمی می‌تواند برپایه فروپاشی مکانیسمهای عقلانیت جنسی استوار شود. برای نمونه پرسشهای فلمینگ و دیگر زنان جامعه‌شناس درباره عدم حضور عقلانیت زنانه در ساخت جهان علم، به پیشرفتهایی در حوزه نظریه پردازی اجتماعی توسط زنان انجامیده است.

عقلانیت و نظریه پردازی اجتماعی

همانطور که قبلاً گفته شد جامعه‌شناسانی نظیر وودی ویس (۱۹۹۰)^۱ به بحران جامعه‌شناسی و نظریه‌پردازی در دوران حاضر اشاره دارد و نشان می‌دهد که کوششهای الکساندر (۱۹۸۲)^۲، گیدنز (۱۹۸۵)^۳ و آنجر (۱۹۸۶)^۴ نیز نهایتاً به انشاء نظریه عام اجتماعی نیانجامیده است. باومن (۱۹۹۲) چاره کار را در ساخت و پرداخت جامعه‌شناسی پست‌مدرن می‌داند ولی وودی ویس (۱۹۹۰) صرفاً به تغییر اصول نظریه پردازی در

۱. Woodiwiss

۲. Alexander

۳. Giddens

۴. Unger

دوره پست مدرن اشاره دارد و به بحران اساسی در جامعه شناسی نمی‌پردازد. تاکید در این مقاله بر این است که باید قضایای جامعه شناسی را تغییر داد بگونه‌ای که :

۱. چندگانگی در شکل‌گیری‌های اجتماعی
۲. فقدان موجبیت گرایی در رخدادها
۳. عدم تعیین‌گرایی^۱ در شکل‌گیری‌های اجتماعی
۴. فقدان تطور خطی در تحولات اجتماعی
۵. بی‌جغرافیایی بودن زیست اجتماعی-فرهنگی در ساخت و پرداخت نظریه اجتماعی و ابزار فهم جهان اجتماعی اصل قرار گیرند. بدین ترتیب دوران تعیین‌گرایی در شکل‌گیری‌های اجتماعی پایان می‌یابد.

معضل نظری این است که هنوز جامعه‌شناسی در دوران بحران و گذار به سر می‌برد و پروژه تدوین قضایای جامعه‌شناسی پست مدرن به انجام نرسیده است. بنابراین خطای تاریخی جامعه‌شناسی مدرنیته را نباید تکرار کرد و باید صرفاً ادعاهای خردی را مطرح کرد که امکان تعقل‌پذیری آنها با توجه به معیارهای عقلانیت علمی معاصر (سازگاری با فهم و عقل) فراهم باشد. به همین دلیل ادعای کلانی در اینجا مطرح نیست. بلکه فقط تأکید می‌شود که جامعه‌شناسی مدرنیته پاسخی به برخی از پرسشهای معاصر مثل اهمیت موجبیت گرایانه فرهنگ در شکل‌گیری‌های اجتماعی ندارد و دوم اینکه جامعه‌شناسی پست مدرن نیز صرفاً به نقد می‌پردازند (اینگلهارت، ۱۳۷۹). تأکید روشن این مقاله با توجه به قضایای پنج‌گانه جامعه شناسی بر این است که عقلانیت ریشه در اجتماع داشته و وجه عام ندارد، این فرآیند در شکل‌گیری‌های اجتماعی دوران معاصر ایران نیز بنحوی مشاهد می‌شود. دو عنصر در این شکل‌گیری‌ها اهمیت دارند : ۱. جنبه‌های فیزیکی شکل‌گیری‌های اجتماعی و ۲. جنبه‌های نرم افزاری و ذهنی شکل‌گیری‌های اجتماعی. در اینجا باید دقت شود که جامعه‌شناسی مدرنیته هر دو نوع شکل‌گیری را تابع شرایط اقتصادی می‌داند (McLellan, 1990). اما هابرماس که خود متعلق به سنت جامعه‌شناسی مدرنیته است عقلانیت را همانند مارکس نمی‌بیند.

۱. Lack of Determinism

بدین ترتیب جنبه‌های ذهنی شکل‌گیری‌ها نه تنها نقش موجبیت‌گرایانه (غیرتعیین‌گرایانه) دارند، بلکه این جنبه‌های ذهنی همان عقلانیتی را تشکیل می‌دهند که هر لحظه رابطه بیرون و درون فرد را برقرار می‌کنند. بر این اساس شکل‌گیری‌های جدید تا جایی تابع شرایط اقتصادی اند که عقلانیت نسلی و جنسیتی به آن اجازه می‌دهد.

حال می‌توان سوال کرد که چرا در حال حاضر مسئله عقلانیت آنچنان اهمیتی می‌یابد که جامعه‌شناسی سنتی مورد سوال قرار می‌گیرد و حتی از این جلوتر رفت و مطرح می‌شود آیا باید جامعه‌شناسی جدیدی را با قضایای جدید طراحی کرد؟ پاسخ را فمینیسم و طرفداران روشهای کیفی تا حدودی فراهم کرده‌اند. جنت لیور^۱ نشان می‌دهد که عقلانیت دوران مدرنیته که جامعه‌شناسی جرج هربرت مید را بوجود آورد از یک نوع عقلانیت دیگر غافل بود و آن اینکه اجتماعی شدن تابع قوانین عام نیست و لذا زنان در نظریه پردازی مید جایی برای اجتماعی شدن ندارند (Babbie, 2001). براساس نظریه لیور، مید نشان داده است که فرایند شکل‌گیری «خود» در جریان بازی کودکان هم، صرفاً یک عقلانیت مذکر را ملحوظ داشته و از مکانیسم‌های حاکم بر بازی دختران غافل شده است. به نظر وی دختران تجربه کاملاً متفاوتی در یادگیری بازیها دارند و بیشتر به دنبال بازیهای انفرادی و غیر رقابت آمیزند و بنابراین نقشهایی که در بازیها یاد می‌گیرند از آنها انسانهایی می‌سازد که کمک به دیگران را محور اجتماعی شدن قلمداد کنند. درحالیکه پسران با بکارگیری قواعد رقابت آمیز نحوه مشارکت در رقابت اجتماعی را می‌آموزند. بدین ترتیب در حالیکه اجتماعات انسانی حداقل از دو نوع فرایند اجتماعی شدن برخوردار بوده‌اند، عقلانیت مذکر حاکم بر جامعه‌شناسی مدرنیته از این اصل غافل مانده است

به دنبال این انتقادات و همچنین به دنبال تجربه برنامه‌های توسعه در کشورهای جهان سوم که همگی حاکی از بکارگیری عقلانیت غربی و مذکر برای شناخت پدیده‌های بومی و ملی بوده است، کم‌کم مسئله تکثرگرایی در فهم بشر و فقدان یک

۱. Janet Lever

عقل عام (که برخی از کشورها) از آن خوب استفاده کرده و توسعه یافته‌اند و برخی استفاده نکرده‌اند و طبعاً توسعه هم نیافته‌اند) به کنار گذاشته شد (ادوارد سعید، ۱۳۶۱). در دهه ۱۹۹۰ میلادی رویکردی انتقادی به علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی موجد شکل‌گیری و تقویت مطالعات فرهنگی در جامعه دانشگاهی شد. این مطالعات نشان می‌دهد که مبنای پیشرفت اجتماعات بشری را نوع عقلانیت بومی تعیین می‌کند و تجارب سایر اجتماعات وقتی با اقبال جوامع روبرو می‌شوند که با عقلانیت حاکم برکنش‌های اجتماعی جامعه موردنظر مشروعیت منطقی پیدا کنند (اینگلهارت، ۱۳۷۹). بدین ترتیب در دهه ۱۹۹۰ بحث درباره قومیتها، جنسیت و نسلها بعنوان عناصر اصلی سازنده و شکل‌دهنده فرهنگ و عقلانیت مورد توجه قرار گرفت که در این نوشتار تفاوت‌های ذهنی و استدلالی جنسیت و نسلها نیز مد نظر واقع شده است.

گفتگو و استدلال از طریق عقلانیت نسلی - جنسی

کوشش انتقادی لوید^۱ در اینجا بعنوان آخرین کوششها در حوزه مفهومی عقلانیت مورد اشاره قرار می‌گیرد. لوید نشان می‌دهد فلسفه غرب که زیر بنای تفکر اجتماعی آگوست کنت است - موسس جامعه‌شناسی مدرنیته - آلوده به دوگانگی عقلانیت و غیر عقلانیت بوده است. او نشان می‌دهد که عقلانیت عمدتاً به مرد و غیرعقلانیت عمدتاً به زن نسبت داده شده است. جالب آنکه مفهوم پیشرفت در فلسفه غرب حرکت از غیر عقلانیت زنانه به عقلانیت مردانه معنی شده است (Lloyd, 1995).

اگر این مسئله را مبنای شکل‌گیری تفکر تجدید نظر طلبانه در حوزه نظریه اجتماعی بدانیم باید گفت که در جامعه جدید بحث درباره عقلانیت به چالش کشیده شده است. این امر بدین معناست که اگر بنا باشد طبق آنچه که هابرماس می‌گوید: گفتاری رخ دهد تا عقلانیت از حالت نهان به حالت فعال درآید، در این صورت نوع

۱. Lloyd

گفتمان بین زنان و مردان و نسل‌های متفاوت هم با پذیرش وجود عقلانیت جنسی و سنی و تکثر آن باید شکل گیرد. از اینجاست که مبنای شکل‌گیری رابطه بین استدلال و عقلانیت و آشتی‌پذیری نسلی و جنسی از طریق گفتگوی عقلانی امکان پذیر می‌شود. تأیید شکل‌گیری چنین نظریه‌ای به یافته‌های تحقیقاتی برمی‌گردد که از سال‌های ۱۳۷۵ به بعد در ایران انجام شده و همگی به مشارکت فعال نسل‌های جوان و زنان در جریان‌های فکری و روشنفکری اشاره دارند (عبداللهیان و مرتضویان، ۱۳۷۷؛ سراج‌زاده و طالبان ۷۸ و ۱۳۷۷).

فیلیس رونی^۱ با تحقیقات خود در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد که عقلانیت و غیر عقلانیت دیگر قابل اطلاق به آنچه تاثیر جنسیت در جهان اجتماعی است، نمی‌باشد. این امر بخوبی حاکی از چالشی است که در جامعه جدید بدلیل جدایی وجوه جنسی و نسلی عقلانیت رخ داده است و شکل عملی کاستن از چنین تعارض و چالشی همانا پذیرش مبانی عقلانیت و استدلال از ناحیه نسل‌های متفاوت و دو جنس می‌باشد. از این جهت است که گفتگوی هابرماسی وارد معادلات روشنفکری نسل‌های جدید و دو جنس می‌شود تا پس از توافق بر سر میانی مستدل عقلانیت، گفتگوهای نسلی - جنسی به پیشرفت اجتماعات و به پیشرفت علم به معنای عام و علم اجتماعی به معنای خاص کمک کند. (Rooney, 1994)

نتیجه‌گیری

از آنجا که نوعی درک جدید و متکثر از عقلانیت در جامعه جدید پیدا شده مکانیسم استدلال و استفاده از عقلانیت برای انجام گفتگو نیز بر اساس سن و جنس تغییر کرده است. آنچه که در این مقاله ارائه شد صرفاً یک تلاش نظری مبتنی بر یافته‌های پژوهش در جامعه ایران است تا روشن سازد که بحث عقلانیت نسلها و عقلانیت و

۱. Phyllis Rooney

جنسیت راهگشای انجام تحقیقاتی می‌تواند باشد که شکاف نسلی و یا تعارضات جنسیتی را یک واقعیت اجتماعی در دنیای معاصر می‌دانند.

بدون فهم ریشه این شکاف و یا تعارضات جنسیتی که همان عقلانیت متفاوت بین نسلی یا بین جنسی است نمی‌توان چگونگی شکل‌گیری‌های اجتماعی را در جامعه معاصر شناخت و یا تبیین کرد. چرا که بدون مفروض داشتن نارسایی مفهوم عقلانیت ارسطویی، کوشش برای تبیین تعارضات جنسیتی و نسلی معاصر صرفاً به باز تولید همان نظریه‌هایی می‌انجامد که امروز جامعه‌شناسی را به بحران رسانیده‌اند. در حالی که برخورد انتقادی با مفهوم عقلانیت نه تنها راه را برای ابقای قضایای معتبر جامعه‌شناسی مدرنیته باز می‌گذارد بلکه امکان خروج از بن بست نظری را با مفروض داشتن تعقل متکثر نیز فراهم می‌کند.

پی نوشت

(۱) هابرماس وجه اجتماعی بودن عقلانیت را به زبانی بودن و گفتاری بودنش مربوط می‌کند که ما نیز ضمن پذیرش این اصل معتقدیم که وجه متغیر عقلانیت از وجه ثابت آن که اصل عقل است مجزا است و لذا تغییر پذیر و رشد یابنده است و این رشد یابندگی را باید در کاوش مکانیسم استدلال و گفتگو در جوامع شناخت. مثلاً عقلانیت در ایران معاصر با افزوده شدن ذهنیت استدلالی زنان و روشنفکران مونث به عقلانیت مذکر تاریخی ایران اضافه می‌شود.

(۲) عقلانیت عام بی تاریخ مفهومی است که در برداشتهای سنتی از عقلانیت از زمان ارسطو تا دکارت و هگل به کار برده شده است. عقلانیت عام به این معنا به کار برده شده که فهم از جهان تابع شرایط تاریخی، نسل و یا جنس نمی‌باشد (Lloyd, 1995)

منابع

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۹)، تحول فرهنگی در جامعه صنعتی پیشرفته، ترجمه مریم وتر، نشر کویر، تهران.
- سراج‌زاده (۱۳۷۷)، «نگرش‌ها و رفتارهای دینی نوجوانان تهرانی»، نمایه پژوهش، جلد ۲، شماره ۷ و ۸، صفحات ۱۲۰-۱۰۵
- سعید، ادوارد (۱۳۶۱)، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالکریم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- عبداللہیان، حمید (۱۳۶۴)، «مطالعه دیدارکنندگان از نمایشگاه کتاب»، واحد سنجش افکار مؤسسه کیهان، تهران.
- عبداللہیان، حمید و علی مرتضویان (۱۳۷۷)، «مطالعه مقایسه‌ای علل و عوامل مؤثر در رفتار کتابخوانی در ایران براساس نگرشهای دیدارکنندگان از نمایشگاه بین‌المللی کتاب در سالهای ۷۶ و ۷۷؛ گامی بسوی مفهوم سازی تغییرات فرهنگی»، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و همکاران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کهن، لارنس (۱۳۸۱) از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه رشیدیان و همکاران، نشر نی، تهران.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۷۸)، «خانواده، دانشگاه و جامعه پذیری مذهبی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۳، بهار و تابستان، صفحات ۲۷-۵۴.
- لوید، ژنویه (۱۳۷۸)، «مفهوم عقل از دکارت تا هگل»، ترجمه محبوبه مهاجر، ارغنون، شماره ۱۵، پائیز، صفحات ۱۳۷-۱۶۸.

● هابرماس، یورگن (۱۳۸۱)، راه برون رفتی از فلسفه سوژه: خرد ارتباطی در مقابل خرد سوژه - محور، ترجمه حسین بشیریه، در لارنس کهون، «از مدرنیسم تا پست مدرنیسم»، ترجمه رشیدیان و همکاران، نشرنی، تهران.

- Babbie, Earl (2001), *The Practice of Social Research*, Belmont, Wadsworth.
- Baumann, Z.(1992) *Intimations of Postmodernity*, London: Routledge.
- Fleming, Marie (1997), *Emancipation and Illusion : Rationality and Gender in Habermas's Theory of Modernity*, University park, Pennsylvania State University Press.
- Lenski, Gerhard & Patrick, Nolan, Jean Lanski (1975), *Human Societies NewYork*, MC Graw-hill Inc.
- Lioyd, Genevieve (1995), *The Man of Reason; Male and Female in Western Philosophy*, New York, Routledge.
- Mannheim, Karl (1972), *Essays on the Sociology of knowledge*, London: Routledge and Kegan Paul ltd. Fifth Edition, Chapter VII, 279-320.
- McLellan, David (1990), *Karl Marx: Selected Writings*, Oxford, Oxford University Press.
- Raboy Marc, et.al (1991), "Cultural Development and the Open Economy" *Canadia Journal of Communication*, Vol. 19, 1997, pp.29-35.
- Sayer, Andrew (1998), "Critical and Uncritical Cultural Turns" in www.comp.lancs.ac.uk/sociology/soco17as.html.
- Schwandt, Thomas A. (1997), "Qualitative Inquiry", Thousand Oaks : Sage Publications.
- Rooney, Phyllis (1994), "Recent Work in Feminist Discussion of Reason", *American Philosophical Quarterly*, Jan. Vol. 31, no. 1, p1 (21).
- Weber, Max (1978), *Economy and Society, Berkeley*: University of California Press, vol. 1 & 2.
- Woodiwiss, Anthony (1990), *Social Theory after Post - Modernism*, London Pluto Press.